

شنبه **·** ۲۶ دی ۱۳۹۴ **·** سال سیزدهم **·** شماره ۲۴۹۶ **·** ۹

روزنامه شرق	
جهان	
داستانِ تقدیر،اراده تغییر	صفحه ۱۰
چه وقت انسان شدم؟؛گفت‌وگو بابابک اطمینانی	صفحه ۱۱
موسیقی کنونی بیشتر یک موسیقی تجربی است	صفحه ۱۲

نگاه

آزار مسلمانان چینی به بهانه «نبرد با تروریسم»

هادی فیروزی؛ هم‌زمان با فرارسیدن سال نوی میلادی، نمایندگان مجلس چین یک قانون ظاهراً «ضدتروریسم» را به تصویب رساندند که در دو حوزه «تأمین امنیت داخلی» و «تثبیت امنیت بین‌المللی» تنظیم شده است. تصویب این قانون با اعتراض نهادهای حامی حقوق بشر و نیز دولت آمریکا روبه‌رو شده است. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت قانون ضدتروریسم چین، منجر به محدودیت‌های بیشتر بر آزادی بیان، انجمن‌ها، تجمع مسالمت‌آمیز و آزادی دینی در چین خواهد شد. او حتی اعلام کرد این قانون می‌تواند از شرکت‌های فناوری بخواهد

اطلاعات حساس را به دولت تحویل دهند.

چین بعد از حملات تروریستی ۱۳ نوامبر در پاریس در پاسخ به حمایت جهانی «مبارزه با تروریسم»، آزار اقلیت مسلمان اویغور در استان «سین‌کیانگ» (ترکستان شرقی) را افزایش داد. بعد از حملات پاریس، «شینهوآ»، خبرگزاری دولتی چین، به نقل از «وانگ یی»، دیپلمات چینی، گزارش داد: «سرکوب نیروهای تروریستی ترکستان شرقی باید تبدیل به یکی از هدف‌های مهم مبارزه با تروریسم شود». سین کیانگ، منطقه‌ای کوهستانی – بیابانی در شمال غرب چین و در زبان چینی به معنای «سرزمین نو» است؛ اما خود اویغورها ترجیح می‌دهند از این ایالت به‌عنوان اویغورستان یا ترکستان شرقی یاد کنند.

اما سابقه آزار و اذیت مسلمانان در چین به بهانه نبرد با تروریسم به زمان رویداد ۱۱ سپتامبر برمی‌گردد. رویدادی که برای چین دستاویزی شد تا فشار بر مسلمانان «اویغور» ساکن ایالت «سین کیانگ» را شدت بخشد. «ریبا کادیرو»، رئیس کنگره جهانی اویغور، می‌گوید مقامات چین به بهانه واقعه ۱۱ سپتامبر تمام خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اویغورها را سرکوب کردند و بروز هروگنه خشونت در منطقه را به سه گروه تروریست‌ها، جدایی‌طلبان و مذهبیون افراطی نسبت می‌دهند. «علیم سیئوف»، دبیرکل انجمن اویغورهای آمریکا، دراین‌باره می‌گوید دولت پکن پس از حملات تروریستی سال ۲۰۰۱ به آمریکا، اویغورها را تروریست‌های چین توصیف کرده است. با این اوصاف، به هر فردی که به دلیل مخالفت با دولت چین دستگیر یا حتی اعدام شود، برچسب تروریست یا بنیادگرای اسلامی زده می‌شود.

به گفته فصلنامه «آسیای مرکزی و قفقاز»، با تغییر چشم‌انداز امنیتی جهان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، بر اهمیت استراتژیک این منطقه برای چین افزوده شد. جلب موافقت چین از سوی آمریکا برای مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی و متعاقب آن حضور نظامی آمریکا در پایگاه نظامی «مناس» قرقیزستان و «خان‌آب» ازبکستان، موجب ایجاد نوعی منافع مشترک برای چین و آمریکا به‌نظر موقت شد.

سین‌کیانگ، خانه حدود ۲۲ میلیون نفر و همچنین ۱۳ گروه مهم قومی است. نزدیک به نیمی از آنها اویغور هستند که مذهب اصلی آنها اسلام است. مسلمانان اویغور در گستره هزارنگ چین، اقلیتی مهجور و مظلوم واقع شده‌اند. امروزه در کنار مشکلات امنیتی، بر اثر سیاست‌های استبدادی حزب کمونیست چین، مردم سین کیانگ به لحاظ اقتصادی زندگی سختی را می‌گذرانند. سیاست‌های حکومت در این استان باعث سيطره اقتصادی کبی‌های نژاد «هان»، که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بر مسلمانان و در نتیجه فقر و محرومیت مسلمانان شده است. درحالی‌که چینی‌های هان از بیشترین تسهیلات دولتی برخوردارند و از سرمایه‌گذاری‌های دولتی بهره می‌برند، مسلمانان سین کیانگ در سرزمین مادری خود مانند بیگانگان زندگی و دولت چین را به تلاش برای نابودی آیین و فرهنگ خود متهم می‌کند.

به گزارش دیدگاه حقوق بشر، «حزب کمونیست چین، یک سیستم نظارتی چندلایه دارد که هر نوع فعالیت مذهبی در میان اویغورهای سین‌کیانگ را سرکوب می‌کند». در سال‌های اخیر، حزب کمونیست، ریش بلند و حجاب اسلامی را در این منطقه ممنوع کرده است. دولت چین سال گذشته در آستانه فرارسیدن ماه رمضان، اقدام به برگزاری جشنواره نوبشیدنی‌های غیرمجاز در استان مسلمان‌نشین سین‌کیانگ کرد. این اقدام باعث خشمگین‌شدن مسلمانان چین و بروز اعتراضات گسترده‌ای شد. اینپدیندنت نوشت در نواحی مسلمان‌نشین چین، به فروگاه‌ها و رستوران‌ها دستور داده شد در روزهای ماه رمضان باز باشند. در سراسر جهان، معمولاً دولت‌ها اقدام به محدودکردن فروش الکل و سیگار، به‌خاطر مضرات آنها می‌کنند. اما حزب کمونیست چین در استان «سین کیانگ»، از فروشندگان این استان صراحتاً خواسته‌اند دیدگاه و مشروبات الکلی بفروشند.

طیف وسیعی از اشکال عجیب و غریب سرکوب مذهبی در سین‌کیانگ گزارش شده که می‌توان به برگزاری ضیافت رایگان ناهار توسط کارکنان حزب در ماه رمضان و دعوت از مسلمانان منطقه برای شرکت در آن با هدف شکستن روزه آنها اشاره کرد. همچنین جرمیه مردان به‌خاطر گذاشتن ریش و زنان برای پوشیدن روسری نیز از این حقوق محرومانند.

در سال‌های اخیر، اقدامات حزب کمونیست چین در این منطقه، با چندین تظاهرات و آشوب همراه بوده است که مهم‌ترین آن تظاهرات سال ۲۰۰۹ در شهر «اورومچی»، مرکز استان سین‌کیانگ بوده که پلیس به سمت تظاهرکنندگان شلیک کرده است. منابع حزب کمونیست چین می‌گویند ۱۹۷ نفر در این جریان کشته شده‌اند؛ در حالی‌که کنگره جهانی اویغورها، شمار کشته‌شدگان را نزدیک به ۶۰۰ نفر اعلام کرده است. آشوب‌های مشابهی نیز در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ روی داده است. در گزارش کنگره آمده است، «چین همواره به چنین حوادثی به‌عنوان اقدامات تروریستی می‌نگرد. بدون شک برخی از آنها این‌گونه هستند؛ اما در بیشتر موارد برای افراد خارج از چین تقریباً غیرممکن است که بتوانند صحت این‌گونه حوادث را که از نظر چین «تروریستی» است، بررسی کنند».

شنبه **·** ۲۶ دی ۱۳۹۴ **·** سال سیزدهم **·** شماره ۲۴۹۶ **·** ۹

روزنامه شرق	
جهان	
داستانِ تقدیر،اراده تغییر	صفحه ۱۰
چه وقت انسان شدم؟؛گفت‌وگو بابابک اطمینانی	صفحه ۱۱
موسیقی کنونی بیشتر یک موسیقی تجربی است	صفحه ۱۲

یادداشت

از سرسپردگی تا سرباری

علی الاحمد*

پادشاهی سعودی نقش مهمی در جنگ آمریکا علیه کمونیسم ایفا کرد. مشارکت آنها در دوران موسوم به «جهاد» در افغانستان به سرکونی یک رژیم سکولار تحت حمایت شوروی و درنهایت حرکت افغانستان به سمت بیش از سه دهه درگیری ویرانگر، ختم شد و طالبان و القاعده از آن زاده شدند که به حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ انجامید.

پس از آنکه میلیاردرهای عربستانی از هزاران نفر از اتباع سعودی برای جنگ با ارتش سرخ تنها با فشار بیشتر بر هر دو منطقه محقق می‌شود. در این مقطع کسی نیست که درستی این پرسش را با جدیت بیان و رویکرد جایگزینی برای تکرار اشتباهات کنونی مطرح کند.

سراسرنجام، اگر اوباما به مشاوران رئالیستش، مانند «رابرت کیتس»، گوش می‌کرد، هرگز به سقوط «معمّر قذافی»، دیکتاتور لبیی کمک نمی‌کرد و کشور شکست‌خورده دیگری را به‌وجود نمی‌آورد. قذافی بدون شک حاکمی مستبد بود؛ اما سقوط دولت خودمختار او به نسل‌کشی بیشتر و تشدید خشونت‌ها کمک کرد.

رئالیست‌ها حتما به اوباما هشدار می‌دادند که نباید بگوید «بشار اسد باید برود» و «خط قرمزی» برای استفاده از تسلیحات شیمیایی ترسیم می‌کردند، نه به‌این‌دلیل که باید از رئیس‌جمهوری سوئیه دفاع می‌شد یا تسلیحات شیمیایی ابزار قانونی جنگ است؛ بلکه به‌این‌دلیل که چنین استراتژی‌ای، منافع آمریکا را تأمین نمی‌کرد. از همان ابتدا مشخص بود که بشار اسد و دولت او شانس کمی برای بقا دارند و به‌همین‌دلیل استفاده از هر ابزاری برای خلع قدرت او غیرضروری به‌نظر می‌رسید.

برای رئالیست‌ها تنها وظیفه ضروری، پایان‌دادن به جنگ داخلی و با کمترین خسارت جانی بود، حتی اگر لزوم رسیدن به چنین هدفی همکاری با دولتی بود. اگر اوباما سال‌ها پیش به رئالیست‌ها گوش می‌داد، جنگ داخلی سوریه ممکن بود -تکرار می‌کنم ممکن بود- قبل از آنکه زندگی بسیاری را بگیرد و کشوری را از هم پاشد. متوقف شود.

به‌طور مختصر باید گفت که آیا رئالیست‌ها در ۲۰ سال گذشته سیاست خارجی آمریکا را به چنین جهنمی وارد کرده بودند. بدون شک می‌شد از سقوط

پرهزینه ناگهانی بسیاری از دولت‌ها جلوگیری کرد و به اهداف و پیروزی‌های مهمی دست یافت. یکی از پرسش‌ها می‌تواند همین مسئله باشد؛ اما به‌طورکل سابقه رئالیست‌ها نشان داده است که آنان بهتر از افرادی عمل کرده‌اند که تأکید می‌کنند ایالات متحده، حق مسئولیت و دانایی آن را دارد که هر مسئله مهم جهانی را مدیریت کند. کسانی که مکرراً تکرار می‌کنند که واشگتن باید در هر زمینه‌ای اقدام کند، امرو که اکنون احقانه به‌نظر می‌رسد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که مشاوران رئالیست در طول دو و نیم دهه گذشته آیا بهتر از اصلی‌ترین رقبای خود عمل کرده‌اند؟ هرچند که آنان اکنون غایبان بزرگ در نشریات مطرح و بانفوذ ما هستند. درنظر بگیرید که ستون‌های مرتبی در روزنامه‌ها مانند «نیویورک تایمز»، «واشنگتن‌پست» و «وال‌استریت‌ژورنال» منتشر شد. این سه روزنامه بدون بحث جزء مهم‌ترین نشریات نوشتاری در ایالات متحده هستند و نوع پوشش خبری و تحلیل‌های آنان، خطمشی بسیاری از نشریات دیگر را تعیین می‌کند. همچنین ستون‌های هر روزنامه، در سخنرانی‌ها به‌شدت مورد استفاده قرار می‌گیرد و رسانه‌های تصویری نیز از آنان استفاده می‌کنند و به‌طور مرتب توسط دوستان بانفوذ آنان، در جهان سیاست سمرشقی قرار داده می‌شود. هر سه روزنامه ضرورتاً رئالیسم را منطقه آزاد خود می‌دانند و واشنگتن‌پست و وال‌استریت ژورنال آشکارا دشمن دیدگاه‌های رئالیسم در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی ایالات متحده هستند.

در نیویورک تایمز ستون‌ها مرتباً توسط کارشناسان خارجی شامل یک محافظه‌کار (دیوید بروکس) و چندین لیبرالیست ناسیونالیست مشهور (توماس فریدمن، نیکلاس کریستوف و جورج کوهن) نوشته می‌شود. «راس دوتات» بیشتر یک محافظه‌کار سنتی است؛ اما به‌ندرت درباره امور خارجی می‌نویسد و قطعاً یک رئالیست نیست. با وجود اختلافات مشخص بین آنان، تمامی این نویسنده‌ها به دلایلی مدافع دخالت آمریکا در تمامی امور جهان هستند.

واشنگتن‌پست چهار نئومحافظه‌کار تندرو را به خدمت گرفته و «فرد هایت»، «چارلز کرتاتمر»، «رابرت کاکان» و «جکسون دیل» صفحات را سردبیری می‌کنند و از نظرات «ویلیام کریستول» بهره می‌برند. همچنین ستون‌های مرتبی از «مارک تپسن» و «میخائیل جرسون»، کسانی که متون سخنرانی جورج بوش را تهیه می‌کردند، در این روزنامه منتشر می‌شود. «جینفر روبین» بلاگر راستگرا، در کنار «دیوید ایکناتیس» بیشتر میانه‌رو و «ریچارد کوهن» فتنه‌جو در این روزنامه قلم می‌زنند. هیچ‌یک از این نویسنندگان رئالیست نیستند و تمامی آنان از فعالان در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده حمایت می‌کنند.

البته من با این مسئله که به این نویسنندگان جایگاهی مهم داده شود، مشکلی ندارم. نوشته‌های بسیاری از این افراد که نامشان را ذکر کردم، ارزش خواندن دارد؛ اما مسئله‌ای که مرا شگفتانده می‌کند غیبت افرادی است که دیدگاه‌های رئالیستی برای دنیای سیاست دارند؛ بنابراین خطاب من با صاحبان رسانه در آمریکا مانند «روبرت مرداک» و «جف بزوس» یا هرکسی که هدایت رسانه‌ها را برعهده دارد، است؛ چرا از رئالیست‌ها استفاده نمی‌کنید؟ به آنان هفته‌ای یک ستون دهید و به‌خوبی ادعا کنید که خوانندگان شما درک منطقی دارند و شما توازن خوبی را در تحلیل‌های مربوط به سیاست خارجی برقرار کرده‌اید. منظورم این است که به‌راستی از چه چیزی در هراس هستید؟



ایالات‌دهندگان آمریکایی تحمیل کرد و در کنار آن ارزش بشریت را بین رفت و نتیجه‌ای جز هرج‌ومرج ژئوپلیتیکی نداشت. دوم، اگر رهبران آمریکایی اندیشه‌های رئالیسم را در آغوش می‌کشیدند، ایالات متحده در دهه ۹۰ میلادی برای گسترش ناتو به متحدانش فشار نمی‌آورد و آن را محدود به لهستان، مجارستان و جمهوری چک می‌کرد. رئالیست‌ها فهمیده‌اند قدرت‌های بزرگ، حساسیت ویژه‌ای بر آرایش قدرت‌ها بر روی و نزدیکی مرزهایشان دارند و بنابراین متخصصانی مانند «جورج کنان» هشدار دادند گسترش حوزه ناتو به طور غیرقابل‌اجتنابی روابط با روسیه را تهدید می‌کند. گسترش ناتو این اتحاد را قوی‌تر نکرد و تنها آمریکا را وادار کرد از گروهی ضعیف که دفاع از قیمومیت‌شان بسیار دشوار بود، حمایت کند؛ کشورهایی که از مرزهای آمریکا بسیار دور هستند اما دقیقاً پشت درهای روسیه قرار دارند. خانم‌ها و آقایان: این متن، ترکیبی هم از غرور و هم استراتژی بد جغرافیایی است.

بهترین جایگزین برای آن، «مشارکت برای صلح» واقعی است که رابطه امنیتی محتاجی را با اعضای سابق پیمان «ورشو» از جمله روسیه برقرار کند. اما متأسفانه این رویکرد حساس با تعجیلی آلمان‌گرا به توسعه ناتو محدود شد، تصمیمی که منعکس‌کننده امیدواری لیبرال‌ها بود؛ آثانی که می‌خواستند تضمین‌های امنیتی کشورهایی در بر بگیرد که هرگز به آن افتخار نمی‌کنند. رئالیست‌ها همچنین به‌خوبی درک کرده بودند نزدیکی گرجستان و اوکراین به غرب، واکنش شدید مسکو را به دنبال خواهد داشت و روسیه اگر بخواهد، از تمام پتانسیل خود برای جلوگیری از آن استفاده می‌کند. اگر رئالیست‌ها مسئول سیاست خارجی ایالات متحده بودند، اوکراین همچنان در آشوب بود اما شبه‌جزیره «کریمه» هنوز بخشی از خاک اوکراین محسوب می‌شد و جنگی که از سال ۲۰۱۴ میلادی در شرق اوکراین در حال جریان است، هرگز اتفاق نمی‌افتاد. اگر کلینتون، بوش و اوباما به توصیه‌های رئالیست‌ها گوش می‌کردند، رابطه با روسیه بهتر از اکنون بود و اروپای شرقی نیز شرایط امنیتی بهتر داشت.

سوم، اگر رئیس‌جمهوری به رهاکار رئالیست‌ها توجه می‌کرد، هرگز استراتژی «مهار دوگانه» در خلیج فارس پیاده نمی‌شد و به جای متعهدشدن به مهار هم‌زمان عراق و ایران، یک رئالیست بر استفاده از مزایای مشترک رقابت آن دو، متمرکز می‌شد و از هریک برای توازن دیگری بهره می‌برد. سیاست مهار دوگانه، ایالات متحده را در برابر دو کشوروری قرار داد که رقبای سختی بودند و واشگتن را مجبور کرد بخش عظیمی از نیروهای هوایی و زمینی‌اش را در عربستان سعودی و خلیج فارس مستقر کند. این حضور درازمدت، یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های «اسامه بن‌لادن»، رهبر سابق گروه تروریستی القاعده، شد و در نهایت آمریکا را در مسیری قرار داد که به حملات ۱۱ سپتامبر ختم شد. رویکرد یک رئالیست به خلیج فارس شامل حملات کمتری می‌شد، اگرچه وقوع برخی از آنان غیرقابل‌اجتناب بود.

 	 	 	 	 	
رئالیست‌ها نشان داده‌اند					
که آنان بهتر از افرادی عمل کرده‌اند که تأکید می‌کنند ایالات متحده، حق مسئولیت و دانایی آن را دارد که هر مسئله مهم جهانی را مدیریت کند. کسانی که مکرراً تکرار می‌کنند واشگتن باید در هر زمینه‌ای اقدام کند؛ امرو که اکنون احقانه به‌نظر می‌رسد					

چهارم، یک رئالیست هشدار می‌داد که بعد از تجاوز به عراق که به گروه طالبان اجازه بازسازی داد، تلاش برای «دولت‌سازی» در افغانستان مأموریتی احمقانه است و به‌درستی پیش‌بینی می‌کرد که سیاست اوباما در سال ۲۰۰۹ میلادی کارآمد نیست. اگر اوباما به رئالیست‌ها گوش می‌سپرد، ایالات متحده مدت‌ها پیش‌تر جلوی زیان‌های مالی در افغانستان را می‌گرفت هرچند نتیجه آن با آن چیزی که اکنون در جریان است، فرق چندانی نداشت. در چنین شرایطی، افراد زیادی جان سالم به در می‌بردند و سرمایه‌ها بیشتر پس‌انداز می‌شد و بدون شک موقعیت استراتژیک آمریکا نسبت به امروز قوی‌تر بود. پنجم، برای یک رئالیست، توافق هسته‌ای با ایران نشانگر آن بود که آمریکا به هر آنچه متمرکز شود، دست می‌یابد اما به دیپلماسی منعطف‌تر. اما اگر بوش و اوباما به رئالیست‌ها توجه می‌کردند، واشگتن حتی توافق بهتری را امضا می‌کرد و زمانی که زیرساخت‌های هسته‌ای ایران تضعیف می‌شد، می‌توانست از دیپلماسی جدی‌تری بهره ببرد. رئالیست‌ها بارها تکرار کرده بودند تهران هرگز حاضر به توقف کامل تمامی برنامه‌های غنی‌سازی خود نمی‌شود و تهدید تهران به حضور نظامی، تنها تمایل آنان به گسترش تسلیحات هسته‌ای‌شان را تقویت می‌کند. اگر ایالات متحده زودتر از خود انعطاف نشان می‌داد، مانند آنچه رئالیست‌ها توصیه کرده بودند، شاید می‌توانست توسعه‌به‌برنامه هسته‌ای ایران را د سطوح پایان‌ت متوقف کند. حتی دیپلماسی هوشمندانه آمریکا ممکن بود باعث شود روابط دو کشور به سمت رویکردی محافظه‌کارانه‌تر حرکت کنند. شاید هم نه، اما ایالات متحده به‌سختی همه چیز را بدتر کرد.

ششم، رئالیست‌ها مسیرهای مختلفی را برای «رابطه ویژه» انتقادی آمریکا با اسرائیل داشته‌اند و هشدار می‌دادند مسیر کنونی برای تل‌آویو و واشگتن مخرب است. خلاف آنچه به نظر می‌رسد، دفاع بیشتر از اسرائیل، به معنای پایان‌دادن به مخالفت‌ها با موجودیت این رژیم نیست و این ایده که آمریکا و

نگاهی به اشتباهات سیاست خارجی ایالات متحده در ۲ دهه گذشته

اگر رئالیست‌ها می‌نوشتند

استفان والت . مترجم: نفیسه کریمی



مالیات‌دهندگان آمریکایی تحمیل کرد و در کنار آن ارزش بشریت را بین رفت و نتیجه‌ای جز هرج‌ومرج ژئوپلیتیکی نداشت.

دوم، اگر رهبران آمریکایی اندیشه‌های رئالیسم را در آغوش می‌کشیدند، ایالات متحده در دهه ۹۰ میلادی برای گسترش ناتو به متحدانش فشار نمی‌آورد و آن را محدود به لهستان، مجارستان و جمهوری چک می‌کرد. رئالیست‌ها فهمیده‌اند قدرت‌های بزرگ، حساسیت ویژه‌ای بر آرایش قدرت‌ها بر روی و نزدیکی مرزهایشان دارند و بنابراین متخصصانی مانند «جورج کنان» هشدار دادند گسترش حوزه ناتو به طور غیرقابل‌اجتنابی روابط با روسیه را تهدید می‌کند. گسترش ناتو این اتحاد را قوی‌تر نکرد و تنها آمریکا را وادار کرد از گروهی ضعیف که دفاع از قیمومیت‌شان بسیار دشوار بود، حمایت کند؛ کشورهایی که از مرزهای آمریکا بسیار دور هستند اما دقیقاً پشت درهای روسیه قرار دارند. خانم‌ها و آقایان: این متن، ترکیبی هم از غرور و هم استراتژی بد جغرافیایی است.

بهترین جایگزین برای آن، «مشارکت برای صلح» واقعی است که رابطه امنیتی محتاجی را با اعضای سابق پیمان «ورشو» از جمله روسیه برقرار کند. اما متأسفانه این رویکرد حساس با تعجیلی آلمان‌گرا به توسعه ناتو محدود شد، تصمیمی که منعکس‌کننده امیدواری لیبرال‌ها بود؛ آثانی که می‌خواستند تضمین‌های امنیتی کشورهایی در بر بگیرد که هرگز به آن افتخار نمی‌کنند. رئالیست‌ها همچنین به‌خوبی درک کرده بودند نزدیکی گرجستان و اوکراین به غرب، واکنش شدید مسکو را به دنبال خواهد داشت و روسیه اگر بخواهد، از تمام پتانسیل خود برای جلوگیری از آن استفاده می‌کند. اگر رئالیست‌ها مسئول سیاست خارجی ایالات متحده بودند، اوکراین همچنان در آشوب بود اما شبه‌جزیره «کریمه» هنوز بخشی از خاک اوکراین محسوب می‌شد و جنگی که از سال ۲۰۱۴ میلادی در شرق اوکراین در حال جریان است، هرگز اتفاق نمی‌افتاد. اگر کلینتون، بوش و اوباما به توصیه‌های رئالیست‌ها گوش می‌کردند، رابطه با روسیه بهتر از اکنون بود و اروپای شرقی نیز شرایط امنیتی بهتر داشت.

سوم، اگر رئیس‌جمهوری به رهاکار رئالیست‌ها توجه می‌کرد، هرگز استراتژی «مهار دوگانه» در خلیج فارس پیاده نمی‌شد و به جای متعهدشدن به مهار هم‌زمان عراق و ایران، یک رئالیست بر استفاده از مزایای مشترک رقابت آن دو، متمرکز می‌شد و از هریک برای توازن دیگری بهره می‌برد. سیاست مهار دوگانه، ایالات متحده را در برابر دو کشوروری قرار داد که رقبای سختی بودند و واشگتن را مجبور کرد بخش عظیمی از نیروهای هوایی و زمینی‌اش را در عربستان سعودی و خلیج فارس مستقر کند. این حضور درازمدت، یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های «اسامه بن‌لادن»، رهبر سابق گروه تروریستی القاعده، شد و در نهایت آمریکا را در مسیری قرار داد که به حملات ۱۱ سپتامبر ختم شد. رویکرد یک رئالیست به خلیج فارس شامل حملات کمتری می‌شد، اگرچه وقوع برخی از آنان غیرقابل‌اجتناب بود.

 	 	 	 	 	
رئالیست‌ها نشان داده‌اند					
که آنان بهتر از افرادی عمل کرده‌اند که تأکید می‌کنند ایالات متحده، حق مسئولیت و دانایی آن را دارد که هر مسئله مهم جهانی را مدیریت کند. کسانی که مکرراً تکرار می‌کنند واشگتن باید در هر زمینه‌ای اقدام کند؛ امرو که اکنون احقانه به‌نظر می‌رسد					

چهارم، یک رئالیست هشدار می‌داد که بعد از تجاوز به عراق که به گروه طالبان اجازه بازسازی داد، تلاش برای «دولت‌سازی» در افغانستان مأموریتی احمقانه است و به‌درستی پیش‌بینی می‌کرد که سیاست اوباما در سال ۲۰۰۹ میلادی کارآمد نیست. اگر اوباما به رئالیست‌ها گوش می‌سپرد، ایالات متحده مدت‌ها پیش‌تر جلوی زیان‌های مالی در افغانستان را می‌گرفت هرچند نتیجه آن با آن چیزی که اکنون در جریان است، فرق چندانی نداشت. در چنین شرایطی، افراد زیادی جان سالم به در می‌بردند و سرمایه‌ها بیشتر پس‌انداز می‌شد و بدون شک موقعیت استراتژیک آمریکا نسبت به امروز قوی‌تر بود. پنجم، برای یک رئالیست، توافق هسته‌ای با ایران نشانگر آن بود که آمریکا به هر آنچه متمرکز شود، دست می‌یابد اما به دیپلماسی منعطف‌تر. اما اگر بوش و اوباما به رئالیست‌ها توجه می‌کردند، واشگتن حتی توافق بهتری را امضا می‌کرد و زمانی که زیرساخت‌های هسته‌ای ایران تضعیف می‌شد، می‌توانست از دیپلماسی جدی‌تری بهره ببرد. رئالیست‌ها بارها تکرار کرده بودند تهران هرگز حاضر به توقف کامل تمامی برنامه‌های غنی‌سازی خود نمی‌شود و تهدید تهران به حضور نظامی، تنها تمایل آنان به گسترش تسلیحات هسته‌ای‌شان را تقویت می‌کند. اگر ایالات متحده زودتر از خود انعطاف نشان می‌داد، مانند آنچه رئالیست‌ها توصیه کرده بودند، شاید می‌توانست توسعه‌به‌برنامه هسته‌ای ایران را د سطوح پایان‌ت متوقف کند. حتی دیپلماسی هوشمندانه آمریکا ممکن بود باعث شود روابط دو کشور به سمت رویکردی محافظه‌کارانه‌تر حرکت کنند. شاید هم نه، اما ایالات متحده به‌سختی همه چیز را بدتر کرد.

ششم، رئالیست‌ها مسیرهای مختلفی را برای «رابطه ویژه» انتقادی آمریکا با اسرائیل داشته‌اند و هشدار می‌دادند مسیر کنونی برای تل‌آویو و واشگتن مخرب است. خلاف آنچه به نظر می‌رسد، دفاع بیشتر از اسرائیل، به معنای پایان‌دادن به مخالفت‌ها با موجودیت این رژیم نیست و این ایده که آمریکا و

نگاهی به اشتباهات سیاست خارجی ایالات متحده در ۲ دهه گذشته

اگر رئالیست‌ها می‌نوشتند

استفان والت . مترجم: نفیسه کریمی



این مسئله به معمایی برای تمامی دانشجویان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تبدیل شده است؛ چرا یک رویکرد سیاست خارجی شناخته‌شده و برجسته محدود به گفتمان عمومی شده است، به‌ویژه در اکثر صفحات روزنامه‌های مطرح؛ آن‌هم در زمانی که تحلیلگران سابق آنان، به جانشینان کنونی‌شان ارجحیت دارند.

البته اشاره من به رئالیسم است. من نمی‌گویم رئالیسم و رئالیست‌ها این روزها کاملاً به حاشیه رانده شده‌اند – به‌ویژه اینکه شما هم‌اکنون در حال خواندن یکی از این متون هستید- بلکه زمانی که نفوذ سیاسی یک رئالیست را با نفوذ یک انترناسیونالیست لیبرال (میان‌دموکرات‌ها) با نئومحافظه‌کار (در میان جمهوری‌خواهان) مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم سهم رئالیست‌ها نامتناسب، ناچیز است.

این شرایط زمانی شگفتی‌آورتر می‌شود که رئالیسم در دروس سنتی سیاست خارجی به‌خوبی جای گرفته است و رئالیست‌هایی مانند «جورج کنان»، «والتر لپین» و دیگران به مسائل بسیار ظریفی درباره سیاست خارجی آمریکا در گذشته اشاره می‌کنند. رئالیسم همچنان چارچوب اصلی دروس دانشگاهی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد و دلایل خوبی نیز پشت سر آن قرار دارد. حداقل شما فکر می‌کنید که این اندیشه و بن‌آور پیچیده در مباحث سیاست خارجی جایگاه ویژه‌ای دارد و رئالیست‌های بانفوذ حزبی در سیاست‌های دولت فدرال و تمامی جهان سیاست تأثیر بسزایی دارند.

از همه مهم‌تر پیش‌بینی‌های رئالیسم در ۲۵ سال گذشته مشخصاً بهتر از ادعاهایی بودند که لیبرال‌ها و نئومحافظه‌کاران مطرح می‌کردند؛ کسانی که از زمان پایان جنگ سرد بر استراتژیست‌های سیاست خارجی آمریکا نفوذ داشتند. در آن زمان و پس از آن، رؤسای جمهوری اهداف لیبرال-نئومحافظه‌کار را دنبال می‌کردند و مشاوران رئالیست خود را نادیده می‌گرفتند. در اقدامی مشابه، رسانه‌های اصلی نیز علاقه چندانی نداشتند تا فضای جدی در اختیار رئالیست‌ها قرار دهند تا آنان نیز دیدگاه‌یشان را مطرح کنند.

پایان آن شد که آنان برای خود صحبت می‌کردند. زمانی که جنگ سرد تمام یافت، ایالات متحده در میان قدرت‌های برتر و اصلی جهان جایگاه خوبی داشت؛ سازمان تروریستی «القاعده» اقدامات تخریبی ناچیزی داشت، فرایند صلح هوشمندنی در خاورمیانه در جریان بود و آمریکا از «دوران تک‌قطبی»‌اش لذت می‌برد. قدرت‌های سیاسی به نظر به گذشته تعلق داشتند و بشریت در حال تبدیل‌شدن به موضوعی بارززش در دنیا بود؛ جایی که کامیابی، دموکراسی و حقوق بشر در مرکز اهداف سیاست بین‌الملل قرار داشت؛ ارزش‌های لیبرال در حال گسترش در هر گوشه جهان بود و اگر این فرایند با سرعت کافی پیش نمی‌رفت، قدرت آمریکایی می‌توانست به پیشبرد آن کمک کند.

امرو که امروزه با شتاب در حال حرکت است، روابط با روسیه و چین به‌شدت تقابلی است؛ دموکراسی در اروپای شرقی و ترکیه در حال پسرفت است و شرایط در تمامی خاورمیانه روبه‌رویزه‌تر بدتر می‌شود. ایالات متحده، میلیاردها دلار برای جنگ ۱۴ساله در افغانستان هزینه کرده است، اما طالبان همچنان حکمفرمایی می‌کند و حتی در برخی از مقاطع پیروز می‌شود. دو دهه میانجیگری آمریکایی فقط فرایند صلح میان اسرائیل و فلسطینیان را عریان‌تر کرده است. حتی اتحادیه اروپا-شاید تنها نمونه مشخص ایده‌های لیبرال در جهان است- در حال دست‌وپیچ‌ه نرم‌کردن با مشکلات بی‌سابقه‌ای است که نمی‌تواند به‌آسانی از آنان خلاص شود.

تمامی این اتفاقات در چه شرایطی روی نمی‌داد یا شدت نمی‌گرفت؛ اگر سه رئیس‌جمهوری اخیر آمریکا به جای اجازه‌دادن به رشد تفکرات لیبرال و نئومحافظه‌کار از اصول رئالیسم تبعیت می‌کردند، آیا جهان و ایالات متحده اکنون جای بهتری برای زندگی‌کردن نبود؟ پاسخ مثبت است.

برای یادآوری باید بگویم یک رئالیست «قدرت» را محور زندگی سیاسی می‌داند و بر این باور است که نگرانی اصلی دولت‌ها، تضمین امنیت‌شان در جهان است؛ جایی که در آن هیچ دولت جهانی وجود ندارد که از خودش در برابر دیگری حمایت کند. رئالیست‌ها معتقدند قدرت نظامی برای حفظ استقلال و خودمختاری یک دولت امری ضروری است، اما آن را ابزاری خشن و خام می‌دانند که استفاده از آن پیامدهای ناخواسته را به دنبال دارد. یک رئالیست بر این باور است که ملی‌گرایی و دیگر هویت‌های محلی، قدرتمند و پایدار هستند؛ دولت‌ها اغلب خودخواه‌اند و نوع‌دوستی به‌ندرت دیده می‌شود. اعکام به‌دستخوش چه تغییراتی شده است؟ نخست و از همه مهم‌تر، اگر بوش به توصیه‌های «برنت اسکوکرافت»، «کالین پاول» و دیگر رئالیست‌های مورد توجه، گوش کرده بود در سال ۲۰۰۳ میلادی به عراق تجاوز نمی‌کرد، اما بوش به جای گرفتارنشدن و خروج از باتلاق عراق، منحصراً بر حذف «القاعده» متمرکز شد. هزاران سرباز آمریکایی در عراق کشته یا زخمی نشده بودند، چندین‌هزار عراقی کشته شده همچنان در حال زندگی‌کردن بودند، نفوذ منطقه‌ای عراق به طور قابل‌توجهی تضعیف نشده بود و «داعش» وجود نداشت. بنابراین رد پیشهاد رئالیست‌ها چندین تریلیون دلار هزینه بر